

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

آیات قرآن در قضیه مهدویت ، طبق یک تقسیم ، برخی ظهور در خود حضرت حجت(عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارد. برخی بر جماعتی که در آن زمان هستند و برخی دیگر بر خود آن زمان دلالت دارد. تقسیمات دیگری هم هست که به برخی از آنها اشاره کرده ایم. روش بحث این است که نخست خود آیه را قطع نظر از روایات معنا می کنیم تا ببینیم از آیه چه چیز استفاده می شود. بعد هم با ملاحظه ی روایات آیه را بررسی می کنیم.

یکی از آیات شریفه که می توان ادعا کرد دلالت بر اصل قضیه ی مهدویت دارد ، آیات 36 تا 38 از سوره ی مبارکه ی حجر است که می فرماید:

«قال رب فانظرني إلي يوم يبعثون» قال فانك من المنظرين إلي يوم الوقت المعلوم.

بعد از آن که شیطان از دستور حق سرپیچی کرد و مورد لعن خدای تبارک و تعالی قرار گرفت و مطرود گردید، از خدا تا روز قیامت و يوم البعث درخواست مهلت نمود یعنی خواست تا روزی که همه ی موجودات مبعوث می شوند باقی بماند. اما آنچه که خدای تبارک و تعالی اجابت کرد این بود که فرمود اصل امهال و انتظار را می پذیرم و به تو مهلت می دهم. اما زمان آن «إلي يوم الوقت المعلوم». است نه يوم يبعثون.

اگر ما باشیم و خود همین آیه و اصلاً کاری به آیات قبل و بعد هم نداشته باشیم، آیه به روشنی ظهور دارد که يوم الوقت المعلوم غیر از يوم يبعثون است.

در ذهن برخی ها که گاهی حتی از اهل خطابه هم هستند مرتکز است که شیطان از خدا چیزی خواست و خدا هم آن را قبول کرد. خیر. خداوند اصل خواسته او را که تقاضای مهلت بود قبول کرد ولی با محدوده زمانی آن تا روز قیامت مخالفت کرد. فرمود إلي يوم الوقت المعلوم نه يوم يبعثون .

اولین نکته این است که وقت معلوم غیر از يوم يبعثون است. ظهور این معنا در آیه خیلی روشن است. و جای این توهّم نیست که «يوم الوقت المعلوم» تعبیر دیگری از يوم يبعثون است.

نکته دومی که از ظاهر آیه برداشت می شود این است که يوم الوقت المعلوم باید قبل از قیامت باشد.

مفسرین در بیان مراد از وقت معلوم، احتمالاتی ذکر کرده اند که باید به آن اشاره کنیم .

احتمال اول این است که مراد از آن ، نفخه‌ی اولی باشد. این قول ابن عباس است و جمهور از مفسرین همین نظریه را پذیرفته‌اند.

در بحث نفخه، مشهور آن است که دو نفخه وجود خواهد داشت. نفخه‌ی اولی و نفخه‌ی ثانیه. ولی ما در بحث آیات معاد بیان کرده‌ایم که از خود آیات قرآن وجود سه نفخه استفاده می‌شود. اما بنابر قول مشهور که دو نفخه داشته باشیم . یک نفخه نفخه‌ی اماته است و نفخه‌ی دیگر نفخه‌ی احیاء .

نفخه‌ی اماته یعنی هنگام دمیدن آن همه‌ی خلایق و موجودات عالم حتی ملائکه هم از بین می‌روند و غیر از خدای تبارک و تعالی هیچ چیز نمی‌ماند. در برخی روایات آمده بعد از نفخه‌ی اولی دیگر هیچ چیز باقی نیست و خدا خطاب به خویش می‌فرماید «[للمن الملك](#)»، و خودش هم پاسخ می‌فرماید: «[لله الواحد القهار](#)».

در برخی روایات آمده که بین نفخه‌ی اولی و نفخه‌ی ثانی فاصله است. این فاصله را برخی روایات چهل سال و برخی دیگر چهارصد سال ذکر کرده‌اند.

ابن عباس می‌گوید : درخواست شیطان اخذ مهلت تا نفخه‌ی ثانیه بود ، ولی خدا به او تا نفخه‌ی اولی مهلت داد. کسانی که این قول را بیان کرده‌اند با تمسک به قول ابن عباس چنین استدلال آورده‌اند که «ابلیس باقی ما بقی التکلیف و أمكنت المخالفة و المعصية». از راه تناسب حکم و موضوع می‌گویند: شیطان قسم خورد که بشر را گمراه کند پس کار او دعوت و ترغیب به فسق و کفر و شرک و ایجاد عداوت و بغضاء و ... است. امکان اطاعت و عصیان، موافقت یا مخالفت با خدا مادامی است که تکلیف وجود داشته باشد. و تکلیف هم تا نفخه‌ی اولی یعنی انتهاء حیات و عمر بشر هست. پس شیطان هم برای وسوسه بشر به مخالفت با اوامر الهی باید تا آن زمان باقی باشد.

مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه در تفسیر المیزان می‌فرمایند : در این استدلال مقدمه ای وجود دارد که « لا بین ولا مبینة ». نه خودش بین است که بگوییم نیاز به دلیل ندارد و نه مبین و مبرهن است. و آن مقدمه این است که ما بگوییم مادامی که تکلیف باقی است مخالفت هم محقق می‌شود.

ما هیچ دلیلی بر این معنا نداریم . آنچه که از آیات و روایات استفاده می‌شود این است که کار ابلیس دعوت به کفر و فسق و فجور و این گونه امور است. اما دلیل نداریم مادامی که تکلیف باقی است تا آن روز آخر و دمیدن نفخه اولی این کار هم محقق می‌شود . بلکه ممکن است شیطان باشد و این مخالفت و عصیان هم عملی نشود.

قرآن می‌فرماید: «[ألم أعهد علیکم یا بنی آدم ألا تعبدوا الشیطان إنه لکم عدو مبین](#)». این آیه شریفه و روایات دلالت دارد که کار شیطان عداوت با شما و اغواگری است. پس معصیت مستند به إغواء شیطان است. اشکالی که علامه می‌فرماید عبارتش این است: «إنَّ کون المعصية الإنسانية مستندة بالجملة إلی إغواء إبلیس، مستفادة من الآيات و الروایات و لا غبار علیہ. لکنه إنما یقتضی بقاء إبلیس ، مادامت المعصية و الغواية باقیة. لا بقاءه مادام التکلیف باقیاً. و لا دلیل علی الملازمة بین المعصية و التکلیف وجوداً». استفاد از آیات و روایات این است که معصیت انسان مستند به اغواء شیطان است و تردیدی هم در این وجود ندارد لکن اقتضاء چنین چیزی آن است که مادام که معصیت وجود دارد ابلیس هم باشد ولی هیچ دلالتی ندارد مادام که تکلیف باشد ابلیس هم وجود داشته باشد چون ما دلیلی نداریم با وجود تکلیف معصیت هم باید باشد.

پس اشکال مرحوم علامه این است که ما می‌پذیریم إغواء و معصیت مستند به إبلیس است. و این‌طور نیست که چیز دیگری غیر از ابلیس مثل نفس اماره سبب معاصی شود بلکه نفس اماره را هم باید از جنود یا ابزارهای ابلیس به حساب آورد. زیرا تا زمانی

که نفس را طبق فطرت پیش ببریم به معصیت نمی رسیم .

بنابراین مادامی که معصیت هست ابلیس هم هست، ولی بین تکلیف و معصیت ملازمه‌ای وجود ندارد. نمی توان گفت تا زمانی که تکلیف هست معصیت هم هست.

این سخن نه تنها دلیل ندارد بلکه دلیل بر خلافتش وجود دارد و آن این است که بشر در نهایت به زمانی می‌رسد که سعادت انسانی در آن هست. برحسب دلیل‌های عقلی و نقلی غایت حیات بشر سعادت است. دلیل عقلی این است که بالاخره این همه احکام و قوانین الهی باید در زمانی به نحو کامل اجرا شود . اساساً یکی از ادله روشن قضیه ظهور همین است که الان چند درصد از فرامین الهی و احکام قرآن کریم در کره‌ی زمین پیاده می‌شود؟ خیلی کم . اکنون تعداد مشرکین کم نیستند. جمعیت مذاهب دیگر بیش از مسلمانان است. در ثانی اکثر مسلمانان نیز به دستورات الهی و قرآن عمل نمی‌کنند.

پس اگر بگوییم خدا این دستورات را صادر فرموده ولی اجرا نمی‌شوند، لازمه‌اش لغو بودن آن است. بنابراین باید زمانی برسد که تمام احکام اجرا شود. عقل بشر به مرحله‌ی کامل و اعلی رسیده و علمش فراوان گردد و نعمت‌های خدا بسیار زیاد شود. زمانی فرا رسد که بشر اختلاف و نزاع نکند. اخلاق رذیله نداشته باشد. در آن زمان دیگر ابلیس کاری ندارد. طبق ادله نقلی در زمان ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف بشر به غایات و آرمان‌های انبیاء جامه‌ی عمل می‌پوشاند.

مرحوم علامه می‌فرماید: بل الحجة قائمة من العقل و النقل على أن غاية الإنسان النوعية و هي السعادة ستعم النوع و يتخلص المجتمع الإنساني إلى الخير و الصلاح و لا يعبد على الأرض يومئذ إلا الله سبحانه، و ينطوي وقتئذ بساط الكفر و الفسوق، و يصفو العيش و يرتفع أمراض القلوب و وساوس الصدور، و قد تقدم تفصيل ذلك في مباحث النبوة في الجزء الثاني و في قصص نوح في الجزء العاشر من الكتاب. قال تعالى: «[ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ](#)» (الروم: 41) و قال: «[وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ](#)» (الأنبياء: 105).

و من ذلك يظهر أن الذي استندوا إليه من الحجة إنما يدل على كون يوم الوقت المعلوم الذي جعله الله غاية إنظار إبليس هو يوم يصلح الله سبحانه المجتمع الإنساني فينقطع دابر الفساد و لا يعبد يومئذ إلا الله لا يوم يموت الخلائق بالنفخة الأولى.

طبق ادله عقلی و نقلی زمانی خواهد آمد که سعادت شامل نوع بشر گردیده و پنجره خیر و صلاح بر روی مجتمع انسانی گشوده و بساط کفر و فسق و امراض قلبی و وسوسه‌های شیطانی برچیده می‌شود. هرچند ایشان تصریح نمی‌کنند که آن وقت معلوم روز ظهور است . ولی عباراتشان کاملاً دلالت بر همین معنا دارد. به هرحال مرحوم علامه می‌فرمایند چون این دلیل مشهور باطل است که می‌گویند مادامی که تکلیف هست ابلیس هم هست پس وجود ابلیس باید تا نفخه‌ی اولی باشد. از این رو مراد از يوم وقت معلوم نمی‌تواند نفخه‌ی اولی باشد.

اگر کسی اعتقاد به مذهب شیعه نداشته و از نور مذهب جعفری محروم باشد، دلیل روایی را قبول نکرده و بگوید آیه را بدون روایت برای ما معنا کنید. آن‌گاه طبق بیان مرحوم علامه آیه اولاً ظهور پیدا می‌کند در اینکه مراد از وقت معلوم يوم یبعثون نیست . چون از تغییر تعبیر پیداست که آنچه داده شده با آنچه خواسته شده فرق دارد.

ثانیاً احتمال اول هم که مراد از يوم معلوم نفخه‌ی اولی باشد که مستفاد از قول ابن عباس بود، ملاحظه فرمودید که دلیلی بر آن نداریم بلکه دلیل بر علیه آن داریم.

باقی می‌ماند احتمال سوم که بگوییم وقت معلوم يوم ظهور باشد. یعنی وقتی زمان معلوم نه يوم یبعثون است و نه نفخه‌ی اولی

پس باید زمان مهمی قبل از نفخه‌ی اولی باشد و قرار باشد در آن زمان حوادثی در عالم اتفاق بیفتد. همین مقدار برای ما کافی است که بگوییم این آیات سوره‌ی حجر اشاره دارد به اصل چنین زمانی. به‌طوری که قبل از قیامت حوادثی اتفاق می‌افتد که یکی از این حوادث تمام شدن عمر شیطان است و این زمان قبل از نفخه‌ی اولی است. البته آیه بر خصوصیات این زمان و اینکه زمان ظهور ولی خداست دلالت ندارد. ولی اصل وجود چنین زمانی برای مدعای ما کافی است.

قرینه می‌گوید این زمان باید وقتی باشد که معصیت در آن محقق نشود ولو تکلیف وجود داشته باشد اکنون معصیت بسیار است و دلالت بر وجود شیطان دارد. به زمانی خواهیم رسید که دیگر معصیت نیست و شیطان در آن زمان از بین می‌رود.

نکته: در برخی آیات این تعبیر آمده است: «لَاغُونَهُمْ أَجْمَعِينَ». آیا تأکید اجمعین قرینه بر این نیست که مراد از یوم معلوم نفخه‌ی اولی باشد. همان‌طور که از روایات ابن عباس استفاده شده بود. خصوصاً آنکه لَاغُونَهُمْ را شیطان بعد از الي يوم وقت معلوم گفته، آیا قرینه نیست که لا اقل شیطان این را فهمیده که تا روز نفخه‌ی اولی خدا به او مهلت داده؟

جواب این است که خیر. چه قرینیتی دارد؟ شیطان می‌گوید من مادامی که بشر وسوسه‌های مرا بپذیرد، آنها را گمراه می‌کنم. اصلاً خود همین استثنای «الْأَعْيَادُ» قرینه است بر اینکه من زمانی می‌توانم گمراه کنم که بشر بپذیرد. حالا اگر بشر به مرحله‌ی ای از تکامل و عقل و علم و دین برسد که دیگر در سلطنت شیطان قرار نگیرد، او نیز نمی‌تواند آنها را اغوا کند. به عبارت دیگر لَاغُونَهُمْ أَجْمَعِينَ یعنی مادامی که بشر اغواء و گمراهی را بپذیرد نه مادامی که بشر باقی است.

نکته دیگر: در برخی آیات، مثل آیه شریفه 15 سوره‌ی اعراف، خدا در پاسخ به درخواست شیطان که گفت: «قَالَ فَاَنْظِرْنِي اِلٰى يَوْمٍ يَبْعَثُونَ»، به‌طور مطلق می‌فرماید: «قَالَ اَنْكَ لَمِنَ الْمُنْظَرِينَ». در حالیکه در سوره‌ی حجر و در سوره‌ی ص قید وقت معلوم را دارد. برخی گفته‌اند اینکه در سوره‌ی اعراف این قید الي يوم الوقت المعلوم نیامده خودش قرینه می‌شود که مراد از وقت معلوم در سوره‌های دیگر همان یوم یبعثون است که شیطان درخواست نمود.

جواب این است که خیر. خدا در سوره‌ی اعراف مقداری از مطلب را بیان کرده و در سوره‌های دیگر آن را کاملتر بیان فرموده است. و این مطلب به هیچ وجه دلیل و قرینه‌ی ای نمی‌شود بر اینکه یوم وقت معلوم همان یوم یبعثون باشد. مرحوم علامه رضوان الله علیه فرموده‌اند ما باید اطلاق آیه‌ی سوره‌ی اعراف را با آیات سوره‌ی حجر و سوره‌ی ص تقييد بزنیم. البته آن تقييد که در اصول مطرح است اینجا مراد نیست چون این آیات مربوط به اخبار است نه انشاءها. ولی مرحوم علامه می‌خواهند بفرمایند خدای تبارک و تعالی مطلب را در اینجا کاملتر بیان کرده است. مثل اینکه یک قضیه را فردی ابتدا به صورت اجمال و خلاصه مطرح و در جلسه دیگر کامل بیان کند. پس این اشکال هم وارد نیست.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.